

پیش‌خواب

نظری بر اثر تاریخی- روایی «دربار به روایت دربار»

توصیف اشرف پهلوی از خویش

■ شاهد توحیدی



تحلیل‌های نویسنده است و عمدتاً به نص صریح خاطرات درباریان تکیه دارد. ناشر در دیپاچه کوتاه خویش بر یکی از مجلدات این اثر- که فساد سیاسی نام دارد- آورده است:

«حکومت ۵۷ ساله خاندان پهلوی بر ایران بدون تردید از سیاه‌ترین مقاطع تاریخ معاصر کشورمان به‌شمار می‌آید واین حقیقت آنجایمان‌تر می‌شود که درباریان عصر پهلوی در خاطرات خود به توصیف سیاهی و تباهی آن می‌پردازند. این اثر به‌نمایاندن گوشه‌هایی از مفاسد سیاسی دربار پهلوی به‌روایت درباریان آن دربار اختصاص یافته و مؤلف محترم تلاش کرده است مطالب صرفاً از خاطرات اطرافیان محمدرضا پهلوی و دست‌اندرکاران حکومت او نقل شود، زیرا در این صورت جوان امروز ایران اسلامی تا اندازهای به عمق فساد سلسله پهلوی پی خواهد برد و ارزش انقلاب اسلامی را- که توسط دو نسل پیش از او به بار نشست- بیشتر از گذشته حس خواهد نمود. دفتر هنر و ادبیات مرکز اسناد انقلاب اسلامی امیدوار است با انتشار این اثر، گامی هر چند ناچیز در مسیر شناساندن قدرت و منزلت انقلاب اسلامی و رهبری پیامبر گونه آن به نسل سوم انقلاب بردارد.»

آغازین فصل از کتاب بر تپب با فساد سیاسی «شاه یا غلام»-نام دارد که به چند و چون روی کار آمدن سلسله پهلوی می‌پردازد. در بخشی از آن می‌خوانیم:

«روی کار آمدن سلسله پهلوی حاصل اقدامات قدرت‌های بیگانه به‌خصوص انگلستان و عوامل



محمدرضا پهلوی در دیدار حاشیه‌یکی از مراسم

داخلی آنها بود و این نکته‌از جمله اساسی‌ترین منابع شکل‌گیری فساد سیاسی در دربار پهلوی به‌شمار می‌آید. وابستگی و تعلق خاطر به قدرت‌های بیگانه در دربار پهلوی آنچنان قوی و ریشه‌دار بود که از خشخاش اول دربار، تا زاده‌های میانی و حتی فروترین حلقه‌های قدرت، به منظور تثبیت موقعیت یا افزایش حوزه نفوذ خود، مسیری جز حرکت کامل در جهت تأمین منافع بیگانه و رسیدن به آستانه اطاعت محض و اطاعت از فرامین و خواسته‌های دولت‌های قدرتمند غربی تصور نمی‌کردند. طبیعی است در چنین فضایی، مقلاتی ماننداستقلال، منافع ملی کشور، هویت و شخصیت ایرانی تا چه اندازه بی‌مقدار و ناچیز شده خواهند شد. نخستین گام در مسیر وابستگی مطلق سلسله پهلوی به قدرت‌های خارجی، تأسیس این سلسله توسط انگلستان بود. در همین رابطه حسین فردوست می‌نویسد: انگلیسی‌ها مدت طولانی روی افسران قزاق که به وسیله افسران روس اداره می‌شد، مطالعه داشته‌اند و سپس آنها امیر موثق‌نخجوان (سرلشکر) و رضاخان (سر تپس) را انتخاب کردند و سپس از مطالعات دقیق‌تر برای منظوری که می‌خواستند، رضاخان را انتخاب نمودند. وقتی این مسائل و میزان نفوذ انگلیسی‌ها مشاهده می‌شود، تردیدی نمی‌ماند که انگلیسی‌ها از زمان کودتاروی رضاخان و در خانه و در محل کار او نفوذ کامل داشته‌اند و این نفوذ غیرمشهود تا رفتنش ادامه داشته است. پس به ترتیب تقدم، انگلیسی‌ها در زندگی خصوصی و ضمن انجام وظایف مملکتی روی رضاخان و اطرافیان نیز دیک او نفوذ داشته‌اند.

در این زمینه تاج‌الملوک، همسر رضاشاه گفته است: بعدها شنیدم که نورمن وزیر مختار انگلیس در تهران شخصاً به ملاقات احمدشاه رفته و گفته بود: برای حفظ امنیت پایتخت و جلوگیری از حمله متجاسرین و جمعیت‌های بالشویک قوای رضاخان تحت امر کلنل اسماسی وارد خواهد شد. او در جایی دیگر نیز می‌گوید:
اواخر بهمن ماه سال ۱۲۹۹ بود که شنیدم انگلیسی‌ها رضا را در آس قشون گذاشته و او را فراماده کل قزاق‌ها کردند…»

■ **احمد رضا صدری**

۷۸سال پیش در چنین شرایطی و با یادرمیانی محمدرضی فروغی و قبول دولت انگلستان،

محمدرضا پهلوی بر تخت سلطنت تکیه زد. به این پدیده و پیامدهای آن از درپچه‌های گوناگون می‌توان نگر بست. مقالی که در پی می‌آید، از جنبه مشروعبیت‌سنجی به دوران سلطنت پهلوی دوم نگر بسته است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را مقید و مقبول آید. ■ ■ ■

در نگاهی مشروعبیت‌سنج به دوران سلطنت محمدرضا پهلوی از شهریور ۲۰ تا بهمن ۵۷ می‌توان سه مرحله را باز شناخت. مختصات هر یک از این سه مرحله با یکدیگر متفاوت و با شرایط خویش قابل ارزیابی است. نوشتار پیش‌روی شما هر یک از این ادوار را جداگانه به بررسی

■ **دوره نخست سلطنت پهلوی دوم**

دوره اول در حالی شروع شد که در ۱۶سال گذشته، قدرت در دست یک نفر متمرکز بود و به لحاظ سیاسی فضای اختناق و ارباب بر کشور حاکم بود، ولی با خروج رضاشاه از کشور، دوره سیاسی جدیدی بر کشور حکمفرما شد و پنج بازیگر، صحنه سیاسی ایران را به تناوب به دست گرفتند؛ دربار، مجلس، سفارتخانه‌های خارجی و مردم. در این دوره، ضعف شخصی شاه و به هم ریختگی اوضاع دربار، حضور نیروهای اشغالگر، مشکلات نهادهای مربوط به تثبیت سلطنت و… دست به دست هم داد تا نیروهای سیاسی کشور آزاد شوند و فضای سیاسی را تحت تأثیر قرار دهند. در این دوره تا حدودی امکان رقابت و مشارکت در سطوح میانی قدرت فراهم شد. احزاب سیاسی و گروه‌های مختلف برای حضور در مجلس، فعالیت در عرصه مطبوعات، نفوذ در کابینه و انتخاب وزیران به رقابت پرداختند. افرادی بارها بر نقش تشریفاتی شاه در سلطنت و نه حکومت تأکید کردند. نیروهای ملی و مذهبی در ائتلاف با هم مخالفت‌های قانونی را به اوج رساندند و تا آنجا پیش رفتند که در قالب جبهه ملی، حکومت را به دست گرفتند، ولی این حالت که پیشرفت مخالفان حکومت، منافع دربار و سفارتخانه‌های خارجی را به خطر انداخته بود، سبب پایان یافتن این دوره نسبتاً باز و آزاد شد و نیروهای مخالف نیز که تا حد زیادی متحد شده و سازمان مستحکمی یافته بودند، دچار اختلاف و اشتقاق شدند و بدین ترتیب، راه شکست فروپاشی این اتحاد فراهم شد. در واقع اتحاد نیروهای مخالف حکومت و کسب قدرت از سوی آنها تا حدودی معلول شرایط مناسب و مساعد داخلی و خارجی و نیز در داخل کشور، وجود شخصی مثل رزم‌آرا که دربار از حضور وی در عرصه قدرت به شدت نگران بود، وضعیتی فراهم آورده بود که

عاریخ

کفتد و گو ۸۸۴۹۸۴۳۷



نظری مشروعبیت‌شناسانه بر ۳دوره از سلطنت محمدرضا پهلوی

جنون تحمیل و سرکوب

■ **احمد رضا صدری**

در بار علاقه‌موند با تشویق و ترغیب مخالفان به چالش کشیدن رزم‌آرا تهدیدهای معطوف به خود را کاهش دهد. در این حالت، فرصت مبارزه سیاسی در مجلس، مطبوعات و محافل عمومی برای مخالفان ملی و مذهبی مهیا شد و در عرصه خارجی نیز با وجود تلاش‌های دولت انگلستان علیه نیروهای مخالف و جهت‌گیری‌های خنثی‌کننده شوروی و حزب توده علیه تلاش‌های مخالفان، دولت ایالات‌متحده رویه جداگانه‌ای در پیش گرفته بود. در این زمان توانایی هسته‌ای ایالات‌متحده که در واقع تنها قدرت بازدارنده اتحاد شوروی محسوب می‌شد، این کشور را به بر قدرت بلامنازع جهان تبدیل کرده بود. ایالات‌متحده در پی جنگ جهانی دوم از سیاست «نزواگرایی» فاصله گرفته و در اکثر مناطق جهان به ویژه خاور میانه حضور فعال و جدی داشت. در این میان چند عامل سبب شده بود ایالات‌متحده خواستار نرمش بیشتر در برابر مخالفان ملی و مذهبی شود. نخست اینکه با وجود خطر اتحاد شوروی که به طور دائم در اروپای شرقی و شرق آسیا به بحران آفرینی مشغول بود، ایالات‌متحده مایل نبود منافع غرب را از طریق مخالفت با مخالفان رژیم پهلوی به خطر اندازد. دوم اینکه ایالات‌متحده منافع قابل توجهی همچون امتیازات برتانیا در نفت ایران نداشت و از این رو، وجود مخالفان قانونی که با روش‌های دموکراتیک برای کسب قدرت مبارزه می‌کردند منافع حیاتی آن کشور را به خطر نمی‌انداخت و نکته سوم اینکه دولت «هری ترومن» رئیس‌جمهور وقت ایالات‌متحده دولتی دموکرات بود و ضرورت داشت حامی نیروهای دموکرات باشد. از این رو دلایل چندان موجهی در اختیار نبود تا در عوض کسب‌کردن به آنها مانع یک رقابت دموکراتیک شود. به این ترتیب حضور ایالات‌متحده در عرصه رقابت‌های سیاسی در این دوره در کشور سبب شده بود موازنه نسبتاً قابل ملاحظه‌ای بین نیروهای سیاسی کشور برقرار شود و همین امر کافی بود تا مخالفان حضوری به نسبت پرنرنگ‌تر در عرصه سیاسی داشته باشند.

■ **دوره دوم سلطنت پهلوی دوم**

دوره دوم با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که نشانگر یگانگی استبداد داخلی با عامل بیگانه بود، شروع می‌شود. با آغاز این دوره فضای نسبتاً باز سیاسی جامعه از نظر نیروهای مخالف و آشفتگی سیاسی از دیدگاه دربار و بیگانگان پایان می‌یابد و حوادث به نفع تحکیم دیکتاتوری پهلوی پیش می‌رود. در این دوره، حکومت به اتکای نیروهای سرکوبگر که به دنبال کودتا تقویت شدند و حمایت سیاسی- نظامی و مالی ایالات‌متحده و انگلستان، بیش از پیش به این عوامل وابستگی پیدا کرد. در این راه، انواع و اقسام سازمان‌های امنیتی و جاسوسی برای تقویت

و محافظت از رژیم پدید آمدند و ارتش سیر نوسازی و تجهیز به سلاح‌های پیشرفته را از سر گرفت تا بتواند تداوم رژیم را تضمین نماید. با این اوصاف، اتکابه‌رای مردم جنبه صوری پیدا کرد و تقلب در انتخابات به امری عادی تبدیل شد. از طرف دیگر جو خشونت بار سرکوب و ارعاب، بنیاد از هر گونه تلاش و فعالیت آزادی‌خواهان برای بسیج افکار عمومی بود، به گونه‌ای که این دوره را شاید بتوان بدترین دوره حکومتی در ایران دانست که در آن بیشترین اتکا به بیگانه وجود داشت. از سوی دیگر، ایالات‌متحده به بخلاف دوره‌های گذشته بیشترین کمک‌ها را به دولت زاهدی نمود تا بنای یک دولت دست‌نشانده را پیش از پیش تقویت کند، در حالی که در دوره مصدق، تمامی تلاش‌هایری در یافت‌وام و کمک در جهت سر و سامان دادن به اقتصاد بدون نفت ناکام مانده بود. در این دوره ایالات‌متحده با فاصله پس از درخواست زاهدی برای دریافت کمک در ۲۶گوست ۱۹۵۳مبلغ ۵۲/۵میلیون دلار کمک نمود و حجم کمک‌هایش را در سال ۱۹۵۴م به بیش از ۱۱۰ میلیون دلار افزایش داد. البته در طول این آرامش نسبی، رژیم تلاش کرد با انجام برخی اختلافات نمایی، خود را مشروع نشان دهد. در این راه، اقبال نخست‌وزیر وقت کشور- در سال ۱۳۳۶ قصد خود م به بیش از ۱۱۰ میلیون دلار افزایشی داد. البته در طرفدار رژیم و تشکیل طبقه‌ای از روشنفکران وابسته بود که با مشارکت خود، مشروعبیت لازم را برای دولت فراهم آوردند. مشکل‌ترین بخش برنامه‌های رژیم در این زمان، برنامه اصلاحات سیاسی بود. با روی کار آمدن دولت «جان کندی» ایالات‌متحده تا حدودی خود اجازه می‌داد به نظام‌های تک حزبی حمله نماید و امید کنترل مخالفان و در دست گرفتن انتخابات، اقدام به تاسیس حزب «ملیون» و «مردم» کردند. در واقع شاه و اقبال غافل از ریشه‌ها و علل محبوبیت احزاب مستقل و شخصیت‌های ملی و مذهبی تصور می‌کردند با دستکاری اوضاع و احوال سیاسی می‌توانند مخالف‌ها را مهمل کنند. این سیاست‌دزیری به همین ترتیب ادامه یافت، اما بعدها معلوم شد چنین تصویری اشتباه بوده است و از این رو بعداً تلاش شد احزاب مستقل را به نحوی سرکوب و محو نمایند. در چار چوب نظام دو حزبی که شاه گاهی به خود اجازه می‌داد به نظام‌های تک حزبی حمله نماید و خود را دموکرات جلوه دهد، دو حزب ملیون و مردم به ترتیب به رهبری دکتر منوچهر اقبال و امیرالله علم تلاش می‌کردند تا جریان مخالفت را در خود جذب و هضم کنند. در این راه، حزب ملیون در نقش حاکم و حزب مردم در نقش اپوزیمسون قانونی بازی می‌کردند. ساختگی بودن این دموکراسی به حدی بود که «بایندر» اظهار می‌خارد: «پس از ۲۸مرداد ۱۳۳۲ در چند موقعیت، نمایندگان نسبت به نقش رهبری زور سبست به مجلس و دست‌کم گرفته شدن آنها توسط اعضای کابینه گله داشتند که اقبال اعلام کرد آنها برای انتخاب کردن آزاد نیستند و او در مقابل آنها پاسخگو نیست.»

در این میان، یک رشته اعتراضات و مخالفت‌های



محمدرضا پهلوی در کنار اسلشدر میدان حاشیه یکی از بازدیدها

د

پس از ۲۸مرداد ۳۲ حکومت به اتکای نیروهای سرکوبگر – که به دنبال کودتا تقویت شدند – و حمایت سیاسی – نظامی و مالی ایالات‌متحده و انگلستان، بیش از پیش به این عوامل وابستگی پیدا کرد. در این راه، انواع و اقسام سازمان‌های امنیتی و جاسوسی برای تقویت و محافظت از رژیم پدید آمدند و ارتش سیر نوسازی و تجهیز به سلاح‌های پیشرفته را از سر گرفت تا بتواند تداوم رژیم را تضمین نماید

پس از ۲۸مرداد ۳۲ حکومت به اتکای نیروهای سرکوبگر – که به دنبال کودتا تقویت شدند – و حمایت سیاسی – نظامی و مالی ایالات‌متحده و انگلستان، بیش از پیش به این عوامل وابستگی پیدا کرد. در این راه، انواع و اقسام سازمان‌های امنیتی و جاسوسی برای تقویت و محافظت از رژیم پدید آمدند و ارتش سیر نوسازی و تجهیز به سلاح‌های پیشرفته را از سر گرفت تا بتواند تداوم رژیم را تضمین نماید

سیاسی گسترده که اوج آن قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود، ناکارآمدی این سیاست‌ها را نشان داد. این دوره را بسیاری از تحلیلگران، دوره گذار و انتقال از یک دولت ضعیف به یک دولت قوی و خودمختار نامگذاری کر ده‌اند، دوره‌ای که در آمدهای نفتی در آن به تدریج افزایش یافت، طبقه وابسته به دولت شکل گرفت و نوسازی اقتصادی، نظامی و تاحدودی سیاسی صورت پذیرفت و در پایان دوره نیز شرایط برای تحکیم دیکتاتوری و کنار زدن مخالفان و رقبای سیاسی فراهم شد. اگر چه مخالفت قوی و گسترده مردم و نهنگیان سیاسی رقیب در خرداد ۱۳۴۲ آزمون جدی و چالش برانگیز برای رژیم بود، اما سرکوب آن و از رونق افتادن مخالفت‌ها تا مدتی پس از آن اراش لازم را برای گسترش دیکتاتوری و حوزه اقتدار آن فراهم کرد.

■ **دوره واپسین سلطنت پهلوی دوم**

دوره سوم به دنبال سرکوب قیام ۱۵ خرداد شروع می‌شود و تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ ادامه می‌یابد. در این دوره، رژیم به دنبال اقتدار بیشتر، نوسازی اقتصادی گسترده‌تر و مدرنیزه کردن ارتش به منظور انجام مأموریت‌های منطقه‌ای و نوسازی اجتناب‌ناپذیر سیاسی به منظور به حداقل رساندن خطر دیگر سیاست‌های دولت بود. بخش زیادی از برنامه‌های اقتصادی- اجتماعی دولت در قالب انقلاب سفید مطرح شد که در دولت امنیتی تا حدودی به آن پرداخته شد و در دولت کندی گرایید. سیاست‌های نظامی به تشویق و کمک دولت «اینهاور» رئیس‌جمهور ایالات‌متحده در سال‌های ۱۹۶۱–۱۹۵۳م به سرعت و با پشت خاصی دنبال می‌شد و در سال‌های پس از آن نیز دولت، هیجان و التهاب خاصی برای پیگیری آن از خود نشان می‌داد. از سوی دیگر، افزایش درآمدهای نفتی نیز به نوعی پیگیری نوسازی اقتصادی را اجتناب‌ناپذیر ساخته بود. یکی از اهداف رژیم در دنبال کردن سیاست‌های رفاهی و اقتصادی جلب و جذب نهنگیان طرفدار رژیم و تشکیل طبقه‌ای از روشنفکران وابسته بود که با مشارکت خود، مشروعبیت لازم را برای دولت فراهم آوردند. مشکل‌ترین بخش برنامه‌های رژیم در این زمان، برنامه اصلاحات سیاسی بود. با روی کار آمدن دولت «جان کندی» ایالات‌متحده تا حدودی خود اجازه می‌داد به نظام‌های تک حزبی حمله نماید و امید کنترل مخالفان و در دست گرفتن انتخابات، اقدام به تاسیس حزب «ملیون» و «مردم» کردند. در واقع شاه و اقبال غافل از ریشه‌ها و علل محبوبیت احزاب مستقل و شخصیت‌های ملی و مذهبی تصور می‌کردند با دستکاری اوضاع و احوال سیاسی می‌توانند مخالف‌ها را مهمل کنند. این سیاست‌دزیری به همین ترتیب ادامه یافت، اما بعدها معلوم شد چنین تصویری اشتباه بوده است و از این رو بعداً تلاش شد احزاب مستقل را به نحوی سرکوب و محو نمایند. در چار چوب نظام دو حزبی که شاه گاهی به خود اجازه می‌داد به نظام‌های تک حزبی حمله نماید و خود را دموکرات جلوه دهد، دو حزب ملیون و مردم به ترتیب به رهبری دکتر منوچهر اقبال و امیرالله علم تلاش می‌کردند تا جریان مخالفت را در خود جذب و هضم کنند. در این راه، حزب ملیون در نقش حاکم و حزب مردم در نقش اپوزیمسون قانونی بازی می‌کردند. ساختگی بودن این دموکراسی به حدی بود که «بایندر» اظهار می‌خارد: «پس از ۲۸مرداد ۱۳۳۲ در چند موقعیت، نمایندگان نسبت به نقش رهبری زور سبست به مجلس و دست‌کم گرفته شدن آنها توسط اعضای کابینه گله داشتند که اقبال اعلام کرد آنها برای انتخاب کردن آزاد نیستند و او در مقابل آنها پاسخگو نیست.»

در این میان، یک رشته اعتراضات و مخالفت‌های واقع رژیم توصیه‌های دولت کندی در مورد مشکلات مشروعبیتی را تا حدودی در ک کرده بود، اما پاسخی که در نظر داشت، پاسخ خاصی بود. شاه در نظر داشت توسعه سیاسی را از طریق روشنفکران وابسته‌ای مثل منصور، هویدا و… با جذب طبقه متوسط جدید شهری که به طور عمده متأثر از تحولات اقتصادی و رفاه نسبی بود، دنبال کند. بر اثر این رفاه اقتصادی که به طور عمده ناشی از افزایش درآمدهای نفتی و کمک‌های اقتصادی- نظامی ایالات‌متحده بود، دولت تلاش می‌کرد تا این طبقه جدید را جذب دستگاه دیوان سالاری خود کند و بدین ترتیب مشروعبیت بیشتری برای رژیم فراهم آورد، اما اوضاع سیاسی به گونه‌ای دیگر شد و دولت همه روزه با مخالفت‌ها و اعتراض‌های مردمی- دانشجویی مواجه می‌شد البته این تصور رژیم متناقض نسا بود، زیرا دولت به جای اتکا به حمایت‌های مردمی به درآمدهای نفتی و دستگاه گسترده دیوان سالاری و پلیسی خود تکیه کرد و همین موضوع، رژیم را در عمل از سبقت

روزنامه جوان | شماره ۵۷۵۰

اجتماعی عمده جدا کرد. در حقیقت این حرکت به نوعی نقطه ضعف رژیم محسوب می‌شد، زیرا مردم و دولت در نقطه‌ای که نهادهای اجباری بودند به هم می‌رسیدند.

در این مدل از مشروعبیت که مخصوص دولت‌های تحصیلدار است، توزیع در آمدهای نفتی به علاوه میزان خاصی از اعمال زور، سبب کسب مشروعبیت و وفاداری سیاسی می‌شود البته این نوع مشروعبیت به معنای رضایت فرمانبران نیست، بلکه حالتی است که در آن ترس از قدرت حاکم موجب عدم ابراز مخالفت می‌شود. در مورد ایران و در این دوره خاص، عقیده بر این است که درآمدهای نفتی در یک چرخه دو مرحله‌ای موجب ثبات حکومت می‌شود: «مرحله اول این که رانت توسط نهنگیان حاکم کنترل می‌شود و مرحله دوم نخبگان از این رانت برای جلب همکاری و کنترل جامعه استفاده می‌نمایند تا در نتیجه، ثبات سیاسی دولت را حفظ کنند.»

به هر ترتیب، شاه در این دوره به اتکای روشنفکران وابسته هر چه بیشتر بر اختیارات شخصی و نفوذ سیاسی خود تأکید کرد. به قول عظیمی یکی از کارگزاران دولت وقت: «استفاده فرماندهی کل قوا و تشکیل جلسه هیئت دولت در حضور آتش، باعث می‌شد نقشی بیش از تشریفات را در امور سیاسی به عهده گیرد»

البته شاه نیز در موارد مختلف بر نقش سیاسی خود اصرار می‌ورزید: «وقتی قانون اساسی شاه را مسئول نمی‌شناسد، منظور ش آن نیست که شاه شخصی غیرمسئول است، بلکه برعکس وظیفه دارد اختیارات مقام سلطنت را.. خرمدانده اعمال نماید.. وظیفه او حکم می‌کند در تعیین سیاست ملی و اجرای آن رهبر حقیقی ملت باشد.»

اصرار بر کسب اختیارات بیش از حد در حالی صورت می‌گرفت که خلاف نص قانون اساسی بود. مطابق اصل «۲۴» قانون اساسی، پادشاه میرا مسئولیت بود و اختیارات از آن نخست‌وزیر و وزیران بود. علاوه بر این تعیین وزیر جنگ از سوی شاه صرفاً به دلیل سنت احترام به دربار و شاه بود. افزایش اختیارات شاه یا خودمختاری بیشتر رژیم را می‌توان در قالب یک معادله سیاسی دیگر نیز مطرح کرد. در این معادله، افزایش اختیارات معادل وابستگی بیشتر به خارج و کاهش رابطه با مردم است. پذیرش «مصونیت قضایی بیگانگان» و دریافت کمک‌های فراوان اقتصادی و نظامی را می‌توان به منزله شاخصی مناسب برای این وابستگی بیشتر مطرح کرد. طرف دیگر این معادله، کاهش رابطه با مردم یا آن چیزی است که «پایند» تحت عنوان «خودبیگانگی سیاسی» مطرح می‌کند. به اعتقاد وی، مادامی که رژیم از زور و اقتدار خود برای بیشتر مقاصد و امورش استفاده می‌کند، رفتار سیاسی آن هیچ رابطه‌ای با مشروعبیت رژیم ندارد. گزارش دفتر اطلاعات و تحقیقات وزارت خارجه امریکا در سال ۱۳۴۴ به خوبی می‌تواند بحران مشروعبیت رژیم را ترسیم کند: «شاه کدونی فقط پادشاه نیست، در عمل، نخست‌وزیر و فرمانده کل نیروهای مسلح هم است. تمام تصمیمات مهم در دولت را با خود اتخاذ می‌کند یا باید پیش از اجرا به تصویب او برسد. هیچ انتصاب مهمی در اداره ایران بی توافق او انجام نمی‌گیرد. کار سازمان امنیت را به طور مستقیم در دست دارد. روابط خارجی ایران را هم خودش اداره می‌کند. انتصاب کدپل ماتمیک اقتصادی… از تقاضای اعتبار خارجی گرفته تا تحمل تأسیس یک کار خفنه. همه برای تصمیم‌گیری نهایی می‌رسد یا او است. با ذهن یقین دارد که در شرایط فعلی، حکومت فردی او تنها راه حکمرایی بر ایران است.»

■ **کلام آخر**

در این حالت از حاکمیت پهلوی دوم به خوبی می‌توان چالش‌های مشروعبیتی رژیم را پیش‌بینی کرد امروزه نویسندگان زیادی در حوزه ادبیات توسعه سیاسی از جمله «امبولت هانتینگتون»، «لوسین پای» و… بین توسعه اقتصادی و سیاسی قائل به ارتباط هستند. طرح بحث توسعه سیاسی می‌شود و در مراحل از پیشرفت اقتصادی، نوسازی سیاسی نیز لازم‌آور است. به باور هانتینگتون توسعه اقتصادی به خودی خود سبب ایجاد نهادهای مختلف، گسترش روابط اجتماعی و سیاس، افزایش آگاهی و رشد سیاسی مردم می‌شود. در مراحل خاصی از توسعه، تقاضاهای مردم جنبه ویژه‌ای پیدا می‌کند و آن مشارکت در سیاست و قدرت است. به زعم هانتینگتون آزمون هر نظامی، میزان توانایی آن در پاسخگویی به این تقاضاهاست و به هر ترتیب، دوا ره در پیش دارد: یا اینکه مشارکت(خواسته‌ها و تقاضاها) را می‌پذیرد که باعث تداوم نظام خواهد شد یا اینکه گروه‌ها را از نظام بیگانه می‌سازد که در نتیجه، درگیری آشکار و پنهان را تجربه خواهد کرد. در تحلیل نهایی به مورد شکل‌گیری چالش‌های خشونت‌بار مشروعبیت باید گفت در نظام سیاسی و ساختار استبدادی که امکان رقابت برای مخالفان را در یک بستر قانونی فراهم نمی‌کند، انتظار حرکت‌های خشونت‌بار به منزله آخرین بدیل مشارکت سیاسی امری طبیعی به نظر می‌رسد. در واقع امروزه در ادبیات سیاسی، خشونت سیاسی یکی از روش‌های مشارکت سیاسی مخالفان در تعدیل قدرت حاکم به شمار می‌رود و مادام که بستر سیاسی و قانون مناسبی برای طرح در خواست‌ها و تقاضاهای سیاسی پیش‌بینی نشود، امری موجه محسوب می‌شود.